



تقدیم به آنان که خطای پیش بینی شان را می پذیرند.  
مترجم.



# پس از پایک تاریخ

گفت و گویا

فرانسیس فوکویاما

ترجمہ:

محمد رضا فرہادی پور مائیلڈ فنسٹینگ

سرشناسه: فوکویاما، فرانسیس، ۱۹۵۲-م.

Fukuyama, Francis

عنوان و نام پدید آور: گفتگوی فرانسیس فوکویاما پس از پایان تاریخ / مائیلد فستینگ و [فرانسیس فوکویاما]: مترجم محمد رضا فرهادی پور.

مشخصات نشر: تهران: روزنه، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: ۲۵۲ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۳۴-۴۳۸-۲

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: . 2021. After the end of history : conversations with Francis Fukuyama

یادداشت: نمایه.

Fukuyama, Francis-Interviews

موضوع: فوکویاما، فرانسیس، ۱۹۵۲-م. - مصاحبه‌ها

World politics - 1989- / History - Philosophy / سیاست جهانی - ۱۹۸۹-م. / تاریخ - فلسفه

Civilization, Modern - 21st century / Liberalism / تمدن جدید - قرن ۲۱-م. / آزادیخواهی

Biotechnology / تکنولوژی زیستی

شناسه افزوده: فستینگ، مائیلدسی. .. Fasting, Mathilde C.

شناسه افزوده: فرهادی پور، محمد رضا، ۱۳۵۶-م. مترجم

رده بندی کنگره: D1۶/۸

رده بندی دیویی: ۹۰۱

شماره کتاب شناسی ملی: ۸۵۱۹۷۶۰

اطلاعات رکورد کتاب شناسی: فیبا



انتشارات روزنه

گفت و گویا  
فرانسیس فوکویاما  
پس از پایان تاریخ  
مائیلد فستینگ  
ترجمه: محمد رضا فرهادی پور

طرح جلد: سید صدرالدین بهشتی

صفحه آرا: اکرم مداح

چاپ اول: ۱۴۰۰

قیمت: ۷۸۵۰۰ تومان

چاپ و صحافی: پردیس دانش

آدرس: خیابان مطهری، خیابان میرزای شیرازی جنوبی، پلاک ۲۰۲، طبقه ۳، انتشارات روزنه

تلفن: ۸۸۸۵۳۷۳۰ - ۸۸۸۵۳۶۳۱ 📞 نمابر: ۸۶۰۳۴۳۵۹

سایت: www.rowzanehnashr.com 🌐

rowzanehnashr 📍

rowzanehnashr 📷

ISBN: 978-622-234-438-2

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۳۴-۴۳۸-۲

تمام حقوق برای ناشر محفوظ است ✨

## فهرست مطالب

پیش‌گفتار ویراستار .....	۷
یک: پس از پایان تاریخ چه اتفاقی افتاده است؟ .....	۱۱
دو: سیاست جهان به چه شکلی تغییر کرده است؟ .....	۲۳
سه: حملات غیرلیبرال چطوری دموکراسی را تهدید می‌کنند؟ .....	۳۵
چهار: آیا ایالات متحده دیگر نماد نظم لیبرال نخواهد بود؟ .....	۴۵
پنج: آیا ویرانشهر ۱۹۸۴ اورول محقق خواهد شد؟ .....	۵۷
شش: آیا فوکویاما یک لیبرال اروپایی کلاسیک است؟ .....	۶۷
هفت: چه چیزی فوکویاما را به سمت سیاست بین‌المللی سوق داد؟ .....	۷۷
هشت: پایان تاریخ چه چیزی است؟ .....	۹۱
نُه: چرا به سمت دانمارک می‌رویم؟ .....	۹۹
ده: چطور می‌توانیم دموکراسی‌های لیبرال بسازیم؟ .....	۱۰۹
یازده: چطور می‌توانیم نحوه عملکرد جوامع را درک کنیم؟ .....	۱۲۱
دوازده: آیا سیاست هویت پرستی درباره تیموس است؟ .....	۱۳۵
سیزده: جامعه و سرمایه‌داری چگونه تعامل می‌کنند؟ .....	۱۵۳
چهارده: ذات انسان چطور جامعه را شکل می‌دهد؟ .....	۱۶۵
پانزده: آیا چین رقیبی جدی برای دموکراسی لیبرال است؟ .....	۱۷۷
شانزده: آیا در حال تجربه برخورد تمدن‌ها هستیم؟ .....	۱۸۹
هفده: چطور می‌توانیم به رشد و بالندگی دموکراسی‌های لیبرال کمک کنیم؟ .....	۲۰۳
هجده: آینده تاریخ .....	۲۱۵

۲۲۹	کلام آخر
۲۳۱	سیاسنگزاری
۲۳۳	مطالعات و آثار پژوهشی
۲۳۵	کتاب‌های فرانسیس فوکویاما
۲۳۷	مقالات و فصل‌هایی از کتاب‌ها
۲۴۱	گفت‌وگوها
۲۴۷	نماینه

## پیش‌گفتار ویراستار

تصور نمی‌کردم در سال ۲۰۲۱، بیش از سی سال پس از سقوط دیوار برلین، دفاع از دموکراسی و ارزش‌های اساسی آن ضروری شود. اگرچه دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم شاهد درگیری‌های فراوانی مانند جنگ ویتنام و درگیری‌های بالکان در دهه ۱۹۹۰ بود، اما این دوره عمدتاً به عنوان دوره صلح و سعادت جهانی شدن شناخته می‌شود که میلیون‌ها نفر از مردم را از فقر خارج کرده است. در پرتو این تحولات، تصور سلطه مجدد رکود، گسترش نظامی، شورش‌های اجتماعی و ترس بر عرصه سیاست جهانی بسیار دشوار بود. با این حال، طی چند سال اخیر خوش‌بینی پس از جنگ کاملاً معکوس شده است. بنابراین، پاسخ این سؤال که آیا گرایش‌های اقتدارگرا و محافظت‌گرایی ملی‌گرایانه فعلی پدیده‌های زودگذری هستند یا باید نگران مقصد نهایی آنها باشیم تنها به قدرت دموکراسی‌های ما وابسته خواهد بود. آیا دموکراسی‌ها می‌توانند چالش‌هایی که در حال حاضر با آنها مواجه‌اند را مدیریت کنند و اگر پاسخ منفی است چه کارهایی برای افزایش تاب‌آوری آنها می‌توانیم انجام دهیم؟ با این حال، در اینجا یک مسئله قطعی به نظر می‌رسد: در جهانی که در آن تعداد فزاینده‌ای از وظایف سیاسی به واکنش‌های پیچیده و غالباً هماهنگ بین‌المللی نیاز پیدا می‌کنند تنها چیزی که به آن نیاز نداریم تشدید محافظت‌گرایی ملی‌گرایانه و دموکراسی‌های ضعیف است.

یکی از متفکرانی که این سؤالات به دغدغه ذهنی‌اش بدل شده‌اند دانشمند علوم

## ۸ گفت‌وگو با فرانسیس فوکویاما پس از پایان تاریخ

سیاسی فرانسیس فوکویاما<sup>۱</sup> است. افراد زیادی فوکویاما را در حکم فردی می‌شناسند که پیروزی دموکراسی لیبرال پس از سقوط دیوار برلین را به عنوان نشانه «پایان تاریخ» معرفی کرد. در سال ۲۰۱۹ سی سال از زمان انتشار مقاله‌ای با عنوان «پایان تاریخ؟» در مجله کوچک نشنال اینترست<sup>۲</sup> سپری شده بود. کتاب پایان تاریخ و انسان واپسین چند سال پس از انتشار این مقاله در سال ۱۹۹۲ منتشر شد که شهرت فوکویاما را تثبیت کرد. علی‌الظاهر اصطلاح «پایان تاریخ» برای همیشه به نام او گره خورده است.

تعداد کمی از روشنفکران عمومی با نفوذتر و پرکارتر از فوکویاما بوده‌اند. برای او هیچ پایان تاریخی وجود ندارد؛ او بیش از سی سال به تألیف آثار مختلف ادامه داد و بینش‌های عمیقی را در مورد عملکرد نظم سیاسی، خطرات و چالش‌های آن و اهمیت نهادها برای دولت‌های خوش کارکرد ارائه کرده است. رویکردهای جایگزین او برای همکاری انسان‌ها با یکدیگر به تدریج در ذهن و آثارش شکل گرفتند تا شکل نهایی خود را در کتاب ریشه‌های نظم سیاسی: از دوران پیشا انسانی تا انقلاب فرانسه<sup>۳</sup> در سال ۲۰۱۱ پیدا کردند. این رویکرد زیست‌انسان‌شناختی از نظریه لیبرال کلاسیک جدا می‌شود و مشکلات و زوال تدریجی دموکراسی‌های معاصر را روشن می‌سازد.

فوکویاما مدت زمان زیادی است که نقاط ضعف مهمی را در توسعه سیاسی غربی مشاهده کرده است و این مسئله به ویژه پس از بحران مالی سال ۲۰۰۸ به بعد قوت یافته است. او در کتاب نظم و زوال سیاسی: از انقلاب صنعتی تا جهانی شدن دموکراسی<sup>۴</sup> (۲۰۱۴) به برخی شرایط خاصی که عملکرد دموکراسی‌های لیبرال را تهدید می‌کند اشاره کرده است. او در کتاب هویت: هویت‌طلبی و سیاست بیزاری<sup>۵</sup> (۲۰۱۸) یکی از نگرانی‌های عمیقش در مورد رشد فعلی جنبش‌های پوپولیست و رهبران سیاسی اقتدارگراتر در ایالات متحده و به طور کلی در سراسر کشورهای

1. Francis Fukuyama

2. The National Interest

3. The Origins of Political Order: From Prehuman Times to the French Revolution

4. Political Order and Political Decay: From the Industrial Revolution to the Globalization of Democracy

5. Identity: The Demand for Dignity and the Politics of Resentment



غربی را ابراز می‌کند. تلاش اصلی او در زندگی به ما نشان می‌دهد که برای غلبه بر مسائل معاصر رهبران پوپولیست، درک ضعیف از پایه‌های دموکراسی و تغییرات تکنولوژیک سریع به چه چیزهایی نیاز داریم. اضافه براین، او از اهمیت وجود دولت کارآمد در زمان وقوع بحران به شدت دفاع می‌کند.

ایده اصلی این پروژه در اصل در حدود ده سال پیش به ذهن من خطور کرد. اولین برخورد من با فوکویاما از طریق کتاب ریشه‌های نظم سیاسی او میسر شد. نکته‌ای که در این کتاب توجهم را به خود جلب کرد توضیحی بود که او در این کتاب برای ریشه‌های تاریخی دموکراسی لیبرال ارائه کرده بود. من، یک فرد نروژی از خودم سؤال کردم که چرا یکی از متفکران سیاسی آمریکایی چنین علاقه مفراطی نسبت به کشورهای اسکاندیناوی و به ویژه دانمارک از خود نشان داده است. چه بخشی از تاریخ این کشورها فوکویاما را وادار کرده تا آن‌ها را به عنوان نمونه‌های ایده‌آل نظم سیاسی معرفی کند؟ زمانی که نظم و زوال سیاسی را سه سال پس از آن مطالعه کردم از مشاهده شکنندگی توازن میان قدرت و نهادها در دموکراسی‌های لیبرال به شدت شگفت‌زده شدم.

نخستین فکری که به ذهنم خطور کرد توضیح طرز تفکر او به مخاطبان نروژی و مرتبط‌سازی ایده‌هایش به چالش‌هایی بود که جامعه نروژ منحصراً با آن‌ها مواجه بود. باین‌حال، پس از ملاقات با فوکویاما در سال ۲۰۱۸ این ایده در ذهنم شکل گرفت که گفت‌وگو با او به روشی که دامنه و تنوع آثارش طی زمانی بیش از سه دهه را نشان دهد بهترین راه انتقال بینش‌های مهم او به مخاطبان خواهد بود. یکی از عناصر اصلی اندیشه فوکویاما را در سخنان افلاطون می‌توان پیدا کرد و به همین دلیل به نظر می‌رسد که گفت‌وگو با او روش به ویژه مناسبی برای کاوش در غنای آثار و مقالات فراوان او باشد. امیدوارم این گفت‌وگو، فوکویاما را در نظر خواننده به جای یک متفکر سیاسی روشنفکر و سرد، یک هم‌صحبت گرم جلوه دهد.

پس از اولین ملاقاتم با فوکویاما در اوسلو در سال ۲۰۱۸ فرصتی نصیبم شد تا پیش‌نویس کتاب هویت را مطالعه کنم. خواندن این کتاب برای من روشن ساخت که او ایده شناخت را که اولین مرتبه در کتاب پایان تاریخش مطرح کرده با چه پشتکار بالایی دنبال کرده است. یک سال بعد برای انجام مصاحبه‌ای مفصل‌تر در

## ۱۰ ❖ گفت‌وگو با فرانسیس فوکویاما پس از پایان تاریخ

مورد ایده‌های فوکویاما طی چند روز از ماه مارس سال ۲۰۱۹ با او دیدار کردم. ما در دفترش در استنفورد و در میان تمام کتاب‌هایش با هم ملاقات کردیم. در فوریه سال ۲۰۲۰ نیز بار دیگر در اوسلو طی سه روز با هم ملاقات کردیم. در این زمان فرصتی فراهم شد تا فوکویاما بخاطر بزرگداشت سی‌امین سال‌روز سقوط دیوار برلین در نوامبر سال ۲۰۱۹ برای برخی از مشاهداتش طی گفت‌وگوها و مباحث فراوانی که پس از انتشار کتاب هویت داشته است توضیحات بیشتری ارائه کند. این مصاحبه‌ها همانطور که در این کتاب منتشر شده‌اند با هدف وضوح بیشتر مطالب و حذف برخی بخش‌های تکراری ویرایش شده‌اند.

# یک

## پس از پایان تاریخ چه اتفاقی افتاده است؟

در بافتار سیاسی فعلی، ابرهای سیاه فراوانی وجود دارند. پرسش اصلی این است که آیا دموکراسی‌های لیبرال شایستگی خود را در روزهای بارانی اثبات خواهند کرد؟ انتخابات ۲۰۱۶ دونالد ترامپ، برگزیت و پیدایش پوپولیسم در اروپا در ایجاد آینده بی‌ثبات‌تر و نامطمئن‌تر سهم داشتند و پیدایش چین در حال تغییر توازن قدرت جهانی است. این مسئله چه تأثیری بر دموکراسی‌های لیبرال دارد؟

دموکراسی‌های لیبرال به عنوان پدیده‌ای عادی به‌شمار می‌روند.

ما در کشورهای غربی کم‌وبیش ۵۰ سال است که دموکراسی‌های لیبرال را بدیهی می‌دانیم. پس از پایان تاریخ چه اتفاقی افتاده است؟ چرا امروز به این گفت‌وگو نیاز داریم؟ به نظرم حق با شماست. در ایالات متحده هیچکس واقعاً در این زمینه احساس خطر نمی‌کند. نظام قانونی پایه مدت زمان زیادی به خوبی عمل کرده است. ریچارد نیکسون این نظام را به چالش کشید که این مسئله به استعفای او و رسوایی واترگیت انجامید. اما، از یک نظر تصور نمی‌کنم که تهدید او برای این نظام به بزرگی تهدیدی باشد که دونالد ترامپ برای این نظام ایجاد کرد. نیکسون هرگز به صورت علنی تلاش نکرد تا وزارت دادگستری یا اف‌بی‌آی خود را تضعیف کند. او تمام اتهاماتی که به او نسبت داده می‌شد را انکار کرد. او درباره برخی امور دروغ گفت، اما مدعی نشد که هر تلاشی برای پاسخگو

نگه‌داشتن رئیس‌جمهور صرفاً حقه و کلاهبرداری بزرگ است. اما موضوع ترامپ کاملاً متفاوت است و تصور می‌کنیم این نوع بی‌احترامی به نهادهای حقوقی و قانونی واقعاً در بسیاری از مناطق مختلف جهان در حال گسترش است. او دوست دارد به نهادهای موجود حمله کند. به همین دلیل تصور می‌کنم که این رفتار گرایشی بسیار خطرناک است.

شما در کتاب‌هایتان در مورد نظم سیاسی از «معجزه دموکراسی لیبرال مدرن سخن به میان می‌آورید که در آن دولت‌های قوی توان اعمال قانون را دارند که در حال با قانون و قانون‌گذاران نظارت می‌شوند و توازن قدرتی حاصل می‌شود که در آن هیچ فردی غالب نیست و همه را به فرمانبرداری از خود وادار نمی‌سازد»<sup>۱</sup>. مردمانی که در دموکراسی‌های لیبرال زندگی می‌کنند درکی نسبی از این دموکراسی‌ها دارند، اما تکرار و روشن‌سازی ویژگی‌های آنها بسیار مفید است. بگذارید بحث را با تعریف دموکراسی‌های لیبرال آغاز کنیم: دموکراسی‌های لیبرال چیستند؟

خب، به نظر من دموکراسی لیبرال از سه نهاد مجزا تشکیل شده است. یکی از آنها دولت مدرن است، یعنی دولتی که از توانایی عرضه واقعی خدمات و محافظت از کشور هم به صورت داخلی و هم خارجی برخوردار است. دومین نهاد حاکمیت قانون است که قدرت دولت را محدود می‌سازد تا دولت تنها مطابق قانون و قوانینی که جامعه در مورد آنها توافق کرده است عمل کند. سومین مجموعه نهادها در واقع همان نهادهای پاسخ‌گوئی دموکراتیک هستند که تضمین می‌کنند دولت منافع کل مردم را منعکس کند. دست آخر، یکی از مهم‌ترین اجزای دموکراسی لیبرال ترکیبی از نهادهای لیبرال است که قدرت را محدود می‌سازند و رفتاری منصفانه با شهروندان دارند و نهادهایی دموکراتیکی هستند که به اراده جمعیت کشور پاسخ می‌دهند. این دو مسئله الزاماً با یکدیگر هم‌تراز نیستند. توازن قدرت نیز مسئله دیگری است که دستیابی به آن بسیار دشوار است زیرا در یک سو می‌خواهید دولتی داشته باشد که واقعاً قادر به انجام امور مختلف باشد (مانند اجرای قوانین و دستگیری مجرمان و مواردی از این دست) اما، از سوی دیگر نمی‌خواهید این دولت بیش از حد قوی شود تا حقوق شهروندانش را نقض کند. پس، به طریقی باید دولتی قوی داشته باشد که قدرت محدودسازی داشته باشد و در همین

۱. فوکویاما، ریشه‌های نظم سیاسی، ۳۲۵.

پس از پایان تاریخ چه اتفاقی افتاده است؟ ❖ ۱۳

زمان به مردم اجازه دهد تا هدایت زندگی خود را به دست بگیرند. این توازن مهم است.

**ارزش دولت مدرن به یکی از دغدغه‌های شما بدل شده است. اما چرا؟**

دموکراسی‌های لیبرال، در عین حال، دولت‌های مدرنی هستند که توانایی ارائه خدمات، قوانین حقوقی محدودکننده قدرت دولت و نهادهای دموکراتیک پاسخگو را دارند. البته، دستیابی به دموکراسی آسان‌ترین بخش این ماجرا است. برگزاری انتخابات و دستیابی به درک نسبی از خواسته‌های مردم کار چندان دشواری نیست. تشکیل دولت مدرن و غیرشخصی و برقراری حاکمیت قانون به مراتب دشوارتر از دستیابی به دموکراسی است. نکته‌ای که به طرز باورنکردنی فکر می‌کنم در سراسر جهان مشترک باشد این است که دولت‌ها تنها به افرادی که حامی رهبر سیاسی خاصی هستند خدمات ارائه می‌کنند. به بیان دیگر، دولت‌ها غیرشخصی نیستند بلکه مملو از شبکه‌های سرپرستی هستند و در برخی مواقع فساد به سطوح عجیب و غریبی می‌رسد. برخی مواقع دار و دسته‌های نظامی، خانواده‌ها یا بعضی افراد دیگر دولت‌ها را تصاحب می‌کنند و دولت عملاً کارایی‌اش را از دست می‌دهد. دولت‌ها به طور فزاینده‌ای شخصی‌تر می‌شوند به جای آنکه غیرشخصی‌تر شوند. تصور می‌کنم دستیابی به ویژگی غیرشخصی بودن واقعاً دشوار است. دولت مدرن بسته به اینکه افراد دوست، خویشاوند یا از آشنایان حاکم خاصی هستند با آن‌ها متفاوت رفتار نمی‌کنند. غیرشخصی بودن ویژگی خاصی است که بسیاری از کشورها نمی‌توانند به آن دست پیدا کنند. این همان استدلالی است که کوشیدم در هر دو کتابم در مورد نظم سیاسی ارائه کنم: دستیابی به دولت‌های غیرشخصی بسیار دشوار است زیرا این دولت‌ها خیلی طبیعی نیستند. گزینه طبیعی شما ترجیح دوستان و اعضای خانواده‌تان بر دیگران است و به همین دلیل چندان شگفت‌انگیز نیست که فساد پیوسته بازمی‌گردد. به همین دلیل است که فکر می‌کنم دولت مدرن بسیار شکننده است. دولت مدرن هم معجزه و هم بسیار شکننده است.

**چرا دولت مدرن را معجزه می‌دانید؟**

فکر می‌کنم دموکراسی مدرن در واقع نوعی عمل متوازن‌سازی است. از یک سو، باید دولتی داشته باشید. موضوع اصلی در دولت قدرت است. دولت، نهادی است که قدرت را نزد خودش جمع می‌کند و متمرکز می‌سازد و به دولت اجازه می‌دهد تا برای دفاع از جامعه در برابر بیگانگان و کنترل رفتار افراد داخلی قوانین را اجرا کند. اما وقتی

این دولت قدرتمند را تشکیل دادید باید آن را محدود سازید که این کار معمولاً از طریق حاکمیت قانون و همچنین از طریق دموکراسی انجام می‌شود که دولت را تابع خواسته‌های دست‌کم بخش قابل توجهی از جمعیت کشور می‌سازد. برقراری این توازن همان چیزی است که دست‌یابی به آن بسیار دشوار است. برخی جوامع از نبود دولت یا وجود دولت ضعیف رنج می‌برند و برخی دیگر نیز گرفتار دولت‌هایی بیش از حد قوی هستند. به نظر من دست‌یابی به این توازن واقعاً نوعی معجزه سیاسی است زیرا معمولاً ترجیح می‌دهیم تا با دوستان خود دوست باشیم و با افرادی که فاصله زیادی با ما دارند چندان صمیمی نباشیم.

اگر بخواهیم این خط سیر فلسفی را دنبال کنیم باید به یاد بیاوریم که جان استوارت میل چنین استدلال کرده است که یک جدال ذاتی در لیبرالسم میان آزادی و برابری وجود دارد. با افزایش آزادی در جامعه برابری از بین می‌رود. شما در کتاب خود نوشته‌اید: «مباحثات اصلی بر سر اصول جامعه لیبرال نیست، بلکه نقطه دقیق است که بده‌بستان مناسبی میان آزادی و برابری باید اتفاق بیافتد»<sup>۲</sup> آیا این مسئله حقیقت دارد یا آیا آزادی برابری را نیز افزایش می‌دهد؟

فکر می‌کنم این همان بده‌بستانی است که بسیاری از افراد حاضر به پذیرش آن نیستند. اگر آزادی بیشتری داشته باشید این واقعیت که افراد منابع مختلفی در اختیار دارند و با استعدادها و پشتوانه‌های اجتماعی متفاوتی زاده می‌شوند به معنای آن خواهد بود که هرگز از نظر پیامدهای اجتماعی به جایگاه برابری نخواهند رسید. بعضی افراد ثروتمند خواهند بود، برخی دیگر ابداً موفق نخواهند شد و تصور می‌کنم که برای اصلاح این وضعیت و برابرسازی پیامدهای اجتماعی باید آزادی افراد محدود شود. طی چند دهه اخیر، در میان بازارهای آزاد و تلاش برای مقررات‌زدایی از بازار و استقرار سیاست‌های بازتوزیع ثروت برای دست‌یابی به پیامدهای برابرتر مرتب پس و پیش شده‌ایم. اما، هرچه سیاست‌ها بازتوزیعی‌تر باشند نیازمند دولت‌های قوی‌ای خواهند بود که به نوبه خود آزادی‌های افراد را محدود می‌سازند، اما ما مجدداً علیه این محدودیت واکنش نشان می‌دهیم. همچنین ما به آزادسازی همه چیز بازمی‌گردیم تا بار دیگر آزادی افراد را افزایش دهیم.

1. equality

### درست شبیه پاندول ساعت؟

بله، به نظر نمی‌رسد که هیچ‌گاه بتوانیم به نقطهٔ ثباتی برسیم که در آن بده بستان درستی میان این دو برقرار شده باشد. در حال حاضر، تصور می‌کنم که در حال پرداخت هزینهٔ افراط‌های آزادی در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ هستیم. این دوره با رونالد ریگان رئیس‌جمهور ایالات متحده و مارگارت تاچر نخست‌وزیر بریتانیا در دههٔ ۱۹۸۰ آغاز شد که گفتند دولت بیش از اندازه بزرگ شده و مانع رشد اقتصادی است. پس، تمام امور از جمله این بانک‌ها را آزادسازی کردیم که در مراحل بعدی به بحران مالی و نابرابری شدیدتر انجامید. تشخیص اینکه در کجا باید آزادسازی را متوقف کنیم بسیار دشوار است. حالا که بحران کووید ۱۹ رخ داده است به سرعت در حال حرکت در عکس این مسیر و به سمت نهاد اجرایی قدرتمندتر و اعمال محدودیت‌های بیشتر بر آزادی افراد هستیم. جلوگیری از حرکت بیش از اندازه در هر جهت نوسان این پاندول بسیار دشوار است زیرا پس از تجمع فشارهای سیاسی برای حرکت در جهت عکس سیاستمداران تلاش می‌کنند در خصوص گستره و سرعت حرکت در این راستا از یکدیگر سبقت بگیرند.

یک پرسش اساسی که می‌خواهم بپرسم به نوآوری مهم و نسبتاً جدید شما در نظریهٔ سیاسی، به ویژه نظریهٔ دموکراتیک مرتبط است. ظاهراً شما منتقد نظریه‌های قرارداد لیبرال قدیمی هستید و آنها را با استدلال زیست‌جامعه‌شناسی - محور مبتنی بر نظریهٔ ذات انسان جایگزین کرده‌اید. آیا موجود انسانی اجتماعی مبنای درک شما از دموکراسی‌ها است؟

خب فکر می‌کنم که نظریهٔ من رویکرد چندان جدیدی نیست. بخش زیادی از لیبرال بر بینشی اقتصادی از انسان‌ها مبتنی است که در آن انسان‌ها افرادی مجزا با ترجیحات و دلایل خاص خود به شمار می‌روند. در اصل، جامعه فقط کلیتی از همه این افراد است. در اروپا این نظریه هرگز به اندازهٔ جهان انگلوساکسون موفق نشد، اما قطعاً بر بخش زیادی از علوم اجتماعی آمریکا که در مورد نحوهٔ عملکرد سیاست می‌اندیشند سلطه پیدا کرد. من فکر می‌کنم این بینش تصور صحیحی از ذات انسان نیست. به باور من رفتار انسانی یک جنبهٔ اجتماعی ذاتی دارد که برای مثال در اهمیتی که افراد به شناخت اجتماعی نسبت می‌دهند منعکس می‌شود. آنها می‌خواهند افراد دیگر ارزش درونی خاص آنها را تشخیص

#### 1. Sociobiological anchored

این عبارت را مبتنی بر زیست‌شناسی اجتماعی هم می‌توان نوشت. م

دهند و وقتی چنین اتفاقی رخ نمی‌دهد بسیار عصبانی می‌شوند. میل به شناخته شدن بخش زیادی از سیاست مدرن را توضیح می‌دهد. از این نظر، بله، من بیشم نسبت به رفتار سیاسی را بر بیش متفاوتی دربارهٔ ذات انسان بنا می‌کنم.

### تعداد دموکراسی‌ها کم شده است؟

خانه آزادی<sup>۱</sup> سالانه تعداد دموکراسی‌های موجود در جهان را گزارش می‌کند. تعداد دموکراسی‌ها پس از جنگ جهانی دوم تا سال ۲۰۰۵ رو به افزایش بود. اما از آن زمان تاکنون اندکی کم شده است. در شاخص سال ۲۰۱۹ خانه آزادی هشت‌وهفتاد کشور به عنوان کشور آزاد طبقه‌بندی شده‌اند و گزارش آزادی جهان می‌گوید که سال ۲۰۱۹ «سیزدهمین سال پی‌درپی است که میزان آزادی در سراسر جهان کم شده است»<sup>۲</sup>. زمانی که فوکویاما پایان تاریخ و انسان واپسین را اندکی پس از پایان جنگ سرد منتشر کرد، خوش‌بینی و تعداد دموکراسی‌ها به اوج رسیده بود. کلید آزادی دموکراسی بود. ما در مورد دموکراسی‌های لیبرال صحبت می‌کنیم، اصطلاحی که از دو کلمهٔ «لیبرال» و «دموکراسی» تشکیل شده است.

### بهترین تعریف شما برای درک مدرن از دموکراسی چه چیزی است؟

به چندین روش مختلف می‌توان به این پرسش پرداخت. بسیاری از دانشمندان علوم سیاسی تنها یک تعریف رویه‌ای در پاسخ به این پرسش ارائه می‌کنند. آن‌ها می‌گویند دموکراسی باید آزاد و منصفانه باشد و انتخابات دوره‌ای چند حزبی داشته باشد. این یک روش تفکر در مورد دموکراسی است. اما می‌توانید دموکراسی را از نظر شرایط بنیادین نیز در نظر بگیرید و صرفاً دیدگاه خود را به این رویه‌ها محدود نسازید، بلکه به انعکاس یا عدم انعکاس واقعی ارادهٔ مردم در پیامدها توجه داشته باشید. این دقیقاً همان جایی است که بیشتر دموکراسی‌های مدرن در آن با مشکل مواجه می‌شوند زیرا به‌رغم وجود رویه‌های صحیح چه بسا همچنان پیامدهای مورد علاقهٔ مردم اتفاق نیافتند. اگرچه علت عدم تحقق خواستهٔ مردم از کشوری به کشور دیگر متفاوت است، اما این مسئله یکی از مشکلات اساسی امروزی است. سپس، مردم دموکراسی را نگوئیم می‌کنند که همان چیزی نیست که تصور می‌کردند و قطعاً برخی مواقع حق با آن‌ها است. در برخی مواقع،

1. Freedom House

۲. خانه آزادی، آزادی در جهان در سال ۲۰۱۹: دموکراسی در حال عقب‌نشینی.



پس از پایان تاریخ چه اتفاقی افتاده است؟ ❖ ۱۷

نخبگان می‌توانند به نحوی با نظام بازی کنند تا واقعاً به خواسته‌های واقعی افراد پاسخ ندهد و مشکل اصلی لابی‌گری و وجود گروه‌های ذینفع بزرگ و این نوع مسائل نیز در واقع همین است.

### شمانگران اید؟

از نظر دموکراسی جهانی، بدبینی به مراتب بیشتری در مقایسه با سی سال پیش و نوامبر ۱۹۸۹ بر اوضاع امروزی حاکم شده است. ما در میانه موجی هستیم که ساموئل هانتینگتون<sup>۱</sup> یکی از دانشمندان بزرگ علوم سیاسی، آن را سومین موج دموکراتیک شدن نامید<sup>۲</sup>. تعداد دموکراسی‌ها در سراسر جهان افزایش یافته است و از رقمی نزدیک به ۳۵ دموکراسی در سال ۱۹۷۲ به بیش از ۱۱۰ یا ۱۱۵ تا اوایل دهه ۲۰۰۰ رسیده است و سال ۱۹۸۹ دقیقاً نقطه وسط این فرایند بود. من مقاله‌ام با عنوان «پایان تاریخ؟» را اندکی پیش از سقوط دیوار برلین نوشتم. این مقاله در تابستان ۱۹۸۹ منتشر شد. واضح است که این رویداد نشان‌دهنده جهش بزرگی در تعداد دموکراسی‌های جهان بود زیرا دولت‌های کمونیست پیشین اروپای شرقی دموکراتیک شدند و اتحاد جماهیر شوروی نیز فروپاشید. از اواسط دهه ۲۰۰۰ به بعد در وضعیتی قرار گرفته‌ایم که یکی از همکاران من لری دایموند<sup>۳</sup> آن را کساد دموکراتیک نامیده است<sup>۴</sup>. در این دوره، تعداد دموکراسی‌ها کم شده است. روسیه و چین در حال حاضر دولت‌های اقتدارگرای تثبیت شده‌ای هستند که در سراسر جهان اعمال نفوذ می‌کنند و به همین دلیل شاهد پیدایش جنبش‌های پوپولیستی در داخل دموکراسی‌های شناخته شده هستیم. پوپولیسم شاید بزرگ‌ترین شگفتی این دوران باشد و به کیفیت دموکراسی‌ها حتی در دموکراتیک‌ترین کشورهای جهان مانند ایالات متحده و بریتانیا نیز آسیب زده است.

آنچه در حال حاضر شاهدش هستیم به قول ساموئل هانتینگتون «امواج معکوس موقت» هستند یا تغییر روند بنیادینی که خوش‌بینی پیش از ورود به این هزاره را دروغ جلوه می‌دهند؟ فکر نمی‌کنم در حال حاضر بتوانیم به این پرسش پاسخ دهیم. امید و گمان من این است

1. Samuel Huntington

۲. هانتینگتون، سومین موج.

3. Larry Diamond

۴. دایموند، بادهای شوم.

که روندهای فعلی دائمی نباشد و تضعیف دائمی دموکراسی‌ها را نشان ندهد. اما نمی‌توان به راحتی پیش‌بینی کرد که این روند پیش از اتمام تا چه حد به پیش خواهد رفت.

در سال‌های اخیر کتاب بسیار ناامیدکننده‌ای را مطالعه کردم که می‌گفت اتفاقاتی که پس از سال ۱۹۸۹ افتاده‌اند پایان تاریخ نبودند بلکه «نوری بود که شکست خورد»<sup>۱</sup> نویسندگان این کتاب نشان می‌دهند که چرا دموکراسی لیبرال در لهستان و مجارستان و روسیه پس از سال ۱۹۸۹ مسیر متفاوتی را دنبال کرد. نظراتان در این مورد چیست؟

فکر می‌کنم ایوان کراستف<sup>۲</sup> و استیو هولمز<sup>۳</sup> نظریه بسیار جالب توجهی دارند که می‌تواند کاملاً درست باشد. لیبرالیسم برخلاف دموکراسی هیچ‌گاه در کشورهای اروپای شرقی ریشه نگرفت. نخبگان اولیه لهستان گرایش شدیدی به اروپا و کشورهای غربی داشتند. این نخبگان بر سیاست اولین دهه پس از سقوط دیوار برلین سلطه داشتند، اما نیروهای پوپولیسم بودند که هرگز بخش لیبرال دموکراسی لیبرال را نپذیرفتند. آن‌ها خواهان انتخابات دموکراتیک و حکومت اکثریت بودند، اما این ایده را که جوامع مدرن به تحمل طیف متنوعی از نظرات مختلف و احترام به حاکمیت قانون نیاز دارند را هرگز نپذیرفتند. آنچه امروز پس از سی سال شاهدش هستید فرسایش آن نهادهاست. کراستف و هولمز نیز در مورد بحران جمعیت‌شناختی فعلی در کشورهای اروپای شرقی صحبت می‌کنند که به نظر من تاکنون سازمان‌یابی مناسبی نداشته‌اند. در اصل، جمعیت بخش بزرگی از کشورهای اروپای شرقی به سمت کشورهای اروپای غربی سرازیر شده است زیرا مردم آن‌ها به دنبال فرصت‌ها و مشاغل و شرایط بهتری بودند و این وضعیت هم در مجارستان و لهستان و هم در سایر کشورهای این منطقه این حس بحران را ایجاد کرد.

این نویسندگان همچنین به روسیه نیز اشاره می‌کنند که مسیر متفاوتی را دنبال کرده است. ترفند پوتین تمسخر دموکراسی لیبرال است. او آینه‌ای را در مقابل خود گرفته است و می‌گوید «رفتاری که من با شما دارم همان رفتاری است که شما با ما دارید». این نویسندگان مدعی‌اند که روس‌ها هرگز دموکراسی لیبرال را باور نکردند و تنها برای مدتی رویه‌های آن را تقلید و جعل کردند و وانمود می‌کردند که دموکراسی لیبرال دارند. هدف

۱. هولمز و کراستف، نوری که شکست خورد.

2. Ivan Krastev

3. Steve Holmes

پس از پایان تاریخ چه اتفاقی افتاده است؟ ❖ ۱۹

نهایی روسیه تبدیل شدن یا پیوستن به کشورهای دموکراتیک نیست، بلکه انتقام گرفتن و اثبات بی‌گناهی خود است. به نظر تان این فرضیه معتبر است؟

روسیه همواره کوشیده است تا نقشی برای خود بیابد، اما نه به عنوان یکی از متحدان کشورهای غربی، بلکه در حکم راه‌حل جایگزین آنها. فکر نمی‌کنم پوتین موضوعش را به‌طور کامل توضیح داده باشد. او طی سالیان متمادی ایده‌های متفاوت فراوانی را آزموده است. او این ایده «دموکراسی حاکمیتی»<sup>۱</sup> را در دهه ۱۹۹۰ در ذهن داشت که در نهایت اساساً به شکل حمایت از تمام جنبش‌های پوپولیست بدل شد که در آن او می‌تواند ادعای رهبری نوعی جنبش محافظه‌کار اجتماعی را بکند که گفته می‌شود بر ارزش‌های مسیحی و خانواده مبتنی است. اما تشخیص صداقت او در این زمینه بسیار دشوار است زیرا برای مثال مخالفت با سقط جنین که برای بیشتر گروه‌های مسیحی در کشورهای غربی مهم است در روسیه پوتین چندان مسئله مهمی به حساب نمی‌آید. با این حال، او در حال حاضر در حکم رهبر اتحاد بین‌المللی سازمان‌های پوپولیست از جمله بسیاری از سازمان‌های موجود در ایالات متحده جایگاه خاصی برای خودش پیدا کرده است. این وضعیت پیکربندی بسیار متفاوتی را برای سیاست جهان ایجاد می‌کند.

وضعیت واقعاً ناامیدکننده‌ای است، اما شما در سال‌های اخیر اشاره داشتید که پرسش اصلی این است که آیا می‌توان پیشرفت تاریخی بلندمدت داشت. شما گفتید که در این مورد همچنان خوش‌بین هستید.<sup>۲</sup> فکر می‌کنید همچنان می‌توانید از موضع تان دفاع کنید؟

بله، همچنان به دلایل فراوانی دموکراسی نظام بهتری به حساب می‌آید و عملکرد به مراتب بهتری نیز دارد. دموکراسی واقعاً رفاه اقتصادی ایجاد می‌کند و در عین حال به پاسخ‌گویی دولت می‌انجامد که افراد جامعه نیز چنین چیزهایی را می‌خواهند. همچنین حتی اگر نظام‌های دیگر بتوانند برخی محدودیت‌های ناشی از دموکراسی را دور بزنند، در بلندمدت این محدودیت‌ها دلایل وجود خودشان را نشان خواهند داد. گزینه‌های فراوانی وجود دارد، اما شاید نتوان مطمئن بود که به همان اندازه دموکراسی لیبرال مفید باشند.

دموکراسی لیبرال در برخی مناطق جهان رو به رشد است، اگرچه ممکن است ما در اروپا تصور دیگری در مورد آن داشته باشیم. شاید بتوان این دموکراسی‌ها را به دو نوع

1. sovereign democracy

۲. «بحران مالی مشروع اتحادیه اروپا را از بین برد».

«برای خرید این کتاب با ۲۰ درصد تخفیف، به آدرس

زیر مراجعه کنید»

پس از پایان تاریخ

(گفت‌وگو با فرانسیس فوکویاما)

نشر روزنه